**تاریخ معاصر: سردار سپه و خزعل (صفحه ای از یادداشت های مرحوم تقی زاده)**

**تقی زاده**

دلیری و شجاعت و شهامت و تدبیر سردار سپه-انگلیس‏ها و خزعل- سردار سپه یادداشت انگلیس را رد می‏کند...سردار سپه از مجلس پذیرائی یکه و تنها به خوزستان می‏رود...برویم جلو...

...او(خزعل)پول زیادی جمع کرده بود از حیث ثروت اگر نمرهء یک در تمام‏ ایران نبود حتما معادل خان ماکو بود.کارش این بود که از سوریه و لبنان زن می‏آورد. مسکنش در محمره بود.قلمرو او دویست و سیصد کیلومتر وسعت داشت تا نزدیکی‏های‏ خرم‏آباد از یک طرف و تمام سواحل خلیج فارس از طرف دیگر،و جزیره‏ای در دریا بود.

سردارسپه که آمد مدرس بر ضدش بود با عدهء دیگر،در ولایات هم بر ضدش‏ تحریک می‏کردند.یواش یواش شیخ خزعل هم بر ضد سردار سپه برخاست،عده‏ای از مجلسی‏ها هم طرفدار او شدند،انجمن ولایتی در محمره داشت خودش را رئیس انجمن کرده بود و تلگرافات سختی می‏کرد که مشروطه را ضعیف کردید.سردار سپه هم جواب می‏داد.سعی در اسکات آنها داشت ولی آنها شدت می‏کردند...

یک روز با ابرباب کیخسرو به دیدن او رفته بودم.یکی دو ساعت بعد از ظهر بود یک‏ کسی آمد گقت آقا اتومبیل حاضر است.سردار سپه پا شد و رفت.گفتم کجا رفت؟گفتند رفتند به خوزستان.سفیر انگلیس مثل گربه اینجا و آنجا می‏دوید،می‏خواست حمایت از او بکند....انگلیس بواسطهء نفت سخت مراقب بود که مبادا فتنه‏ای بشود و چاه‏های نفت‏ خراب بشود.سردار سپه گفته بود این با حیات من منافی است،پاشد.سوار شد گفت برو خوزستان از راه اصفهان.و همه جا تلگراف کرد که از همه جا قشون بیاید. قریب 60 هزار از اصفهان به طرف شیراز،از آنجا از طرف زیدون به طرف خوزستان‏ رفت.وقتی او رفت قشون هم می‏رسید.انگلیسها به دست و پا افتادند که اگر جنگ بشود شاید به مراکز نفت آسیب برسد از یک طرف هم می‏خواستند شیخ خزعل را حمایت بکنند.یک‏ مراسلهء رسمی نوشته بودند که شیخ خزعل در تحت حمایت ماست و ما در زمان جنگ به او سند داده‏ایم حماست بکنیم.صورت آن سند را هم با بی‏حیائی تمام فرستاده بودند،به‏ مرحوم فروغی و مشار الملک که وزیر امور خارجه بود.از مجلس دعوت کرد.پنج شش نفر بودند من هم بودم تا مشورت بکنند که چنین کاغذی رسیده چه بکنیم.نوشته بود ما قول داده‏ایم‏ خودش و متعلقاتش را حمایت بکنیم و معنی حقیقی این بود که حکومتش را هم حمایت بکنیم عین انگلیسی آن را خودم دیدم آشکار نوشته بود او در حمایت ماست....امضای چمبر لن‏ هم در پای آن بود عین آن سند را فرستاده بودند نوشته بود در صورت دست‏اندازی به قلمرو و اموال شما به کمک شما می‏آئیم.در این موقعیت شیطنت کرده بودند که دولت ایران بداند که‏ چنان سندی داده‏اند.البته این وزراء مشار الملک وزیر خارجه و ذکاء الملک فروغی از ما رأی می‏خواستند.گفتند که ما تلگراف کردیم به رضا شاه و او جواب داده که:چرا این‏ را گرفتید،پس بدهید،خیلی برآشفته بود.

از آن طرف رفت به طرف خوزستان.از هر طرف هم قشون می‏آمد با تمام تدارکاتش‏ رو به طرف خوزستان.شیخ خزعل ترسید.خود سفیر انگلیس رفته بود لندن.من او را دیدم‏ خیلی دست و پا می‏کرد خودشان را به آب و آتش می‏زدند که خللی به او وارد نیاید. رضا شاه خیلی قشون جمع کرد همین‏طور که قشون می‏رفت خیلی متوحش شد.

سردار اسعد جعفر قلی خان وزیر جنگ بود نقل می‏کرد که ما رو به آنجا می‏رفتیم.شیخ‏ خزعل تلگراف کرد که ما اطاعت داریم شما تشریف نیاورید.می‏رفتیم.دیدیم اتومبیل از جلو می‏آید،به ما که رسید ماشین را نگاه داشت.دیدیم کنسول روس به ما گفت شما کجا می‏روید؟گفت من از آنجا می‏آیم اگر از هر تکه بدنتان کمتر از 60 پارچه‏ باشد باید شکر خدا را بکنید.این‏ها را که گفت حرف او کمی تأثیر کرد.ما گفتیم آیا با این ترتیب برویم جلو؟رضا شاه کفت بلی برویم جلو آخر من گفتم اگر عزم شما اینست‏ بگذارید من جلوتر بروم.گفت برو.هی نزدیک رفتم دیدم طاق بسته‏اند چراغانی کرده‏اند. مدرس و معتمد الخاقان خیلی از او طرفداری می‏کردند که آنها آزادی و مشروطه می‏خواهند. من یک روز بلند شدم این حرام زاده با این وضع که دارد ما از آنها آزادی‏ و مشروطه می‏خواهیم.از این حرف من سردار سپه هم خوشحال شد بیرون که آمدیم‏ در آن راهرو نزدیک من آمد خیلی اظهار خوشحالی کرد.رضا شاه او را(خزعل را)با خود آورد به طهران نگرانی از طرف او از بین رفت.

این‏که بدیدن سردار اسعد رفت خیلی عاقلانه بود،می‏خواست برود بختیاری.می‏بایست‏ پشت سرش را محکم بکند.رفتن و دیدن او خیلی لازم بود و لابد احتمال می‏رود انگلیس‏ها هم گفته بودند که او به این سردار اسعد کمک کند او هم موافقت کرد.

....و آنها توانستند بختیاری را گرفته تا قم بیایند.البته قبلا مرتضی قلی خان پسر صمصام السلطنه را از پاریس فرستاده بود و ما در تبریز که بودیم خبرهای آنجا می‏رسید...